

استفان بلنک^۱

مسکو، مرکز ثقل جنگ چین است، و پیروزی در این جنگ تنها به معنای ایجاد یک اولستر دائمی در شمال قفقاز می‌باشد. به گمان نویسنده یلتسین به همراه دستیاران خود، اصولاً به دلایل شخصی و جناحی، شتابزده حیات روسیه را به عنوان یک دولت به خطر افکند. وقتی به این جنگ و عواقب آن نگاه می‌کنیم، تنها باید خاطر نشان سازیم که این افراد برای حفظ قدرت خود، جنگی بدون پیروزی به راه انداختند که حیات خود روسیه را تهدید نمود. پوتین نیز برای جلوگیری دیگران از درک این واقعیت و تحکیم قدرت مؤثر خود که مانند تمام نظام‌های خودکامه هرگز کافی نبوده و سیری ناپذیر می‌باشد، فدرالیسم، اصالت قانون اساسی، آزادی مطبوعات، دموکراتیزه کردن ارتش، و امیدهای خود روسیه به موفقیت آتی را زیر پا گذاشته است. می‌توان استدلال کرد عمده آنچه در حیات سیاسی روسیه از مارس ۱۹۹۹ یعنی هنگامی که برنامه‌ریزی جنگی واقعی آغاز شد، اتفاق افتاده، نتیجه منطقی عواقب تصمیم پوتین مبنی بر اجرای آن برنامه‌ها و حتی فراتر از آن، به راه‌اندازی یک جنگ تمام عیار است. اما این جنگ تنها نماینده تلاش ارتش و حکومت برای توجیه شکست خود در سالهای ۹۶-۱۹۹۴ نیست بلکه مانند جنگ اول علیه چین، به اصرار بر توسل به قوه قاهره برای حل مشکلات سیاسی عمده درون روسیه می‌باشد.

مقدمه

بنابه گفته رهبران روسیه، مانند رئیس‌جمهور ولادیمیر پوتین و وزیر دفاع و دبیر سابق شورای امنیت، سرگئی ایوانوف، روسیه در چین از جانب تمدن غرب می‌جنگد. بنابراین او نمی‌تواند درک کند چرا غرب از این جنگ حمایت نمی‌نماید. در حالی که قاعده چرچیل مبنی بر اینکه در جنگ، حقیقت باید در محاصره دروغ قرار بگیرد، ارزش زیادی دارد، این امر از اهمیت نسبی برخوردار گردید. بزرگی این چنین

۱. استفان بلنک (Stephen Blank) استاد مؤسسه مطالعات استراتژیک دانشکده جنگ ارتش آمریکا (The Strategic Studies Institute, US Army War College) می‌باشد. این مقاله مندرج در مجله انگلیسی زبان Marco Polo چاپ ایتالیا، شماره ۳، سال ۲۰۰۱، توسط آقای امیرمسعود اجتهادی به فارسی ترجمه شده است.

ادعاهای مبالغه‌آمیز و نادرستی، روشن می‌کند که در چچن، هر دو طرف نیازی به حقیقت ندارند. زیرا این جنگ به همان اندازه که جنگ گلوله‌ها و درگیری‌های مسلحانه است، به همان اندازه هم یک جنگ اطلاعاتی و تبلیغاتی است. اما حیطة این اشتباه خاص، و اهمیت روسیه برای ثبات منطقه ما را و امی دارد تا بر روسیه متمرکز گردیم. مهم‌تر از همه، روسیه این جنگ را به یک جنگ تمام‌عیار برای کنترل کل چچن تبدیل کرده و اظهار داشته است که اگر پیروز نشود (و در اینجا هیچ کسی نمی‌تواند تعریفی مناسب‌تر از تبدیل چچن به یک بیابان، دربارهٔ پیروزی ارایه دهد) آنگاه خود فدراسیون روسیه در خطر است. در واقع این یکی از معدود جملات واقع‌بینانه دربارهٔ این جنگ است که مسکو مرکز ثقل آن است نه گروزنی.

مسکو اظهار می‌دارد که در جنگ با چچن همه چیز طبق برنامه پیش می‌رود یا خواهد رفت. گزارش‌های مطبوعاتی اخیر اظهار می‌دارند که مسکو قصد دارد خاتمه به اصطلاح عملیات ضد تروریستی خود در چچن را به این ادعا که استان مذکور اکنون با ثبات است، اعلام نماید. ادعا می‌شود سرویس‌های امنیتی نیز اکنون می‌توانند «رهبران اصلی شورش را بدون تلفات (جدی) از بین ببرند». به این ترتیب دست‌نشانندگان مسکو در چچن ادعا می‌کنند که نیروهای روسیه اکنون کل استان را تحت کنترل دارند و امکان حل و فصل اختلاف از طریق مذاکره مانند آنچه در خاسوایورت^۱ در سال ۱۹۹۶ اتفاق افتاد وجود ندارد. لذا نیروهای روسیه یا از آغاز جنگ پیشروی مداوم داشته‌اند و یا در حال پیشروی پیوسته هستند و خواهند بود. ادعا می‌شود که دشمن در حال عقب‌نشینی و مجبور به خروج از مراکز شهری چچن است. دشمنی که در سرگردانی کامل به سر می‌برد، در محاصره وحشت قرار دارد. در نتیجه کنترل ارتش روسیه بر مناطقی که در اشغال دارد در حال گسترش است. جمعیت بومی از نیروهای روسیه حمایت می‌کنند، و آرامش در پشت خطوط نبرد در حال استقرار است. روسیه، همچنین، از هزیمت خود در چچن در سالهای ۹۶-۱۹۹۴ درس‌های تاکتیکی درستی گرفته است. چنین اظهار شده که فرماندهان روسی تاکتیک‌ها و شیوه‌های عملیاتی جدیدی کشف کرده‌اند که نیروهای روسی را قادر می‌سازد به پیشروی همیشگی خود ادامه دهند، تلفات را به حداقل برسانند، «تروریست‌ها»

1. Khasvayurt

را نابود کنند و در نبرد به خاطر «قلب‌ها و اذهان» مردم غیر نظامی پیروز شوند. اکنون همبستگی درونی یگان‌ها یک هنجار، و هماهنگی هوایی-زمینی یک قاعده است.

به علاوه، عدم هماهنگی که به اضمحلال نیروهای نظامی روسیه در ۹۶-۱۹۹۴ انجامید، مانند عدم هماهنگی میان ارتش منظم و نیروهای وزارت کشور (VVMVD) رفع شده است. به جای اعزام سربازان وظیفه کم‌تجربه به جنگ، کارکنان حرفه‌ای‌تر، همانگونه که برای این نوع جنگ پیشنهاد شده است، مورد استفاده قرار می‌گیرند. خدمات پزشکی برای مجروحان فوق‌العاده است و سربازان، برخلاف همکارانشان در هر نقطه دیگر از روسیه، پاداش می‌گیرند و به موقع حقوق خود را دریافت می‌کنند. در داخل حمایت عمومی راسخ است و رژیم، برنامه‌هایی برای چین بعد از جنگ در دست دارد. در واقع، تقریباً کلیه آن اظهارات غلط از آب درآمده یا بیش از حد و نابجا خوشبینانه بوده‌اند. مسکو قبل از بهار ۲۰۰۱ حداقل ۶-۵ بار ادعای پیروزی کرده است که همیشه واقعیات موجود این ادعاها را نقش بر آب کرده‌اند. بنابراین در اواخر آوریل و اوایل مه ۲۰۰۱، یعنی زمان نگارش این مقاله، حملات چین همچنان از نیروهای روسی کشته و زخمی می‌گرفت. فقط از ۲۹-۲۷ آوریل ۲۰۰۱، ۲۴ سرباز روسی کشته شده‌اند و معاون رئیس ستاد کل، سرتیپ ولادیمیر پوتین اعتراف کرده است که «نظامیان قراردادی» (که در زبان روسی به آنها Kontrakniki می‌گویند) و ۴۰ درصد نیروهای روسیه را در چین تشکیل می‌دهند، «گروه‌گروه» در حال ترک چین هستند. این دروغگویی گسترده و بی‌شرمانه مقامات رسمی نباید باعث شگفتی کسانی که با ارتش روسیه یا طرز تفکر عمومی سیاسی روسیه آشنایی دارند شود. در واقع، در اواسط تابستان ۲۰۰۰، که گفته می‌شد هشتاد هزار نیروی روسی با نیروهای چینی که از ۲۴ الی ۲۶ هزار به دوهزار تن تقلیل یافته بودند، یعنی نسبت ۴۰ به ۱ می‌جنگیدند، باز هم روس‌ها در شکست این نیروهای تحلیل رفته هیچ توانایی نشان ندادند. سگودنیا^۱ به تندی اشاره می‌کند، خود این ارقام، به تنهایی سطح واقعی کارایی نظامی فرماندهان و نیروهای روسیه را برملا می‌سازد.^(۱) به علاوه، تا حد زیادی به دلیل فقر ارتش روسیه نیروهای نظامی نمی‌توانند در کنار یکدیگر برای نبرد عملی و واقعی آموزش ببینند و بنابراین خام هستند.

1. *Segodnya*.

این میزان ناکارآمدی نظامی از سوی منابع رسمی و غیررسمی غربی و روسی بی‌شماری تأیید شده که گواهی داده‌اند ارتش روسیه در منجلاپ عمیق جنایت، سببیت، و تزویر فرو رفته است. در واقع، ژنرال‌های روسی اعتراف می‌کنند نیروهای آنها دائم‌الخمیر، جانی و ... هستند. داستانهای متعددی که از سببیت نیروهای روسی روایت می‌شود، گورهای جمعی، گزارش‌های فزاینده از غارتگری نیروهای روسیه، افشاگری‌های مطبوعاتی دال بر اینکه افسران معمولاً حقوق و پاداش افراد زیر نظر خود را می‌دزدند و آنها و مقامات تقریباً کلیه پول‌های اختصاص داده شده برای بازسازی غیرنظامی چچن را به یغما برده‌اند، همه این یافته‌ها را در خصوص کیفیت نیروهای روسیه در چچن تأیید می‌کنند. از کل انبوه این گزارش‌ها تنها می‌توان نتیجه‌گیری کرد که نیروهای مستقر در چچن بهتر از تبهکاران مسلح یا عصیانگر نیستند.

تضعیف روحیه آنها نیز تعجب‌آور نیست. مهم‌تر از همه، این نیرو، نیرویی است که افسران آن در منطقه نظامی قفقاز شمالی، به عنوان نیروهای جنگی اصلی ارتش منظم در چچن، به راحتی در اوت ۱۹۹۹ سربازانی را به‌عنوان برده به چچنی‌ها فروختند که در تجارت مواد مخدر، قاچاقچی و معتادگردیدند. رهبران نظامی به شکل سیستماتیک از گردن نهادن به این حقیقت سرباز می‌زنند که عده‌کثیری از سربازان در چچن، پرسنل وظیفه بسیار بی‌بهره از آموزش‌های نظامی هستند و نیروها به طور کلی، شکم سیر ندارند، حقوق آنها پرداخت نمی‌شود، از اقدامات فرماندهان خود برای بیگاری کشیدن و سایر سوءاستفاده‌های معمول از آنها که در ارتش روسیه متداول است رنج می‌برند، و کلاً به‌عنوان برده با آنها رفتار می‌شود.

این نکته نیز تعجب‌انگیز نیست که تحت این شرایط، فرار از خدمت سربازی افزایش یافته، روحیه نظامیان و غیرنظامیان در اثر حمایت از جنگ روبه‌کاهش است، و تاکتیک‌های پیشرفته اواخر سال ۱۹۹۹ اکنون به اقدامات اتفاقی تبدیل شده‌اند. در واقع هماهنگی میان وزارت کشور، اف.اس.بی.^۱ و نیروهای ارتش منظم ناچیز یا صفر است و نیروهای روسی اشغالگر گروزی اعتراف می‌کنند که آنها حتی نمی‌توانند این شهر به کلی بمباران شده و تحت اشغال خود را کنترل کنند. عمده دروغ‌گویی‌های رسمی به واقع سیستماتیک و جزئی از استراتژی طراحی

۱. Federal Service Bureau: FSB (سرویس اطلاعات خارجی روسیه).

شده برای جلوگیری از تکرار فاجعه ۹۶-۱۹۹۴ یعنی زمانی که چینی‌ها توانستند کنترل اوضاع را به دست بگیرند و اقدامات ناپه‌نچار، تزویر و خشونت‌بار بودن اقدامات روسیه در مدیریت اطلاعات بر ملا گردیده بود می‌باشد. امروز، تحریم اطلاع‌رسانی و جنگ، جنبه‌های اصلی استراتژی روسیه بوده و با جدیت بیشتری نسبت به گذشته دنبال می‌شوند. مع‌الوصف، «دروغ بزرگ» کاملاً پراکنده نشده است. برای مثال حتی اگر ارقام ظاهری تلفات روس‌ها فاش شود، آمار کشته‌ها و زخمی‌های روسیه از آغاز جنگ چین، از تعداد تلفات جنگ شوروی در افغانستان - فراتر می‌رود. به‌علاوه این آمار تلفات شامل VVMVD - نیروهای داخلی وزارت کشور - یاکسانی که در اثر جراحی در بیمارستان‌ها کشته می‌شوند نمی‌گردد و گروه‌های غیررسمی مثل سازمان‌های مادران سربازان^۱ که به‌طور مرتب دروغ‌گویی‌ها و سوءرفتارهای نظامی را افشا کرده‌اند، ادعا می‌کنند که میزان تلفات چهار برابر بیشتر از ارقام ذکر شده در گزارش‌های رسمی است. در واقع، چون نیروهای روسی کلاً در حالت تهاجمی قرار دارند و نیروهای تهاجمی معمولاً بیشتر از نیروهای دفاعی متحمل تلفات می‌شوند، گزارش‌هایی که اظهار می‌دارند چینی‌ها سه برابر یا بیشتر، نسبت به روس‌ها کشته می‌دهند، بی‌اساس هستند. همچنین ادعاهای سخنگویان متعدد نظامی روسیه درباره تلفات شورشیان و قدرت نیروهای شورشی چندان قابل اعتماد نیست؛ زیرا تغییر هفتگی آنها نشان می‌دهد که در واقع دستگاه‌های اطلاعاتی روسیه نمی‌دانند ارتش این کشور با چه تعداد نیرو در حال زدو خورد است. داستانهای مشابه فراوانی درباره کشته یا زخمی شدن رهبران چین ساخته و پرداخته شده‌اند. واقعیت‌های مذکور، خود، این اظهارات را که تاکتیک‌های روسیه برای به حداقل رساندن تلفات طراحی شده‌اند و یا اینکه آنها به واقع از سال ۱۹۹۴ درس گرفته‌اند را مورد تردید قرار داده و افشاکننده یک رُست عملیاتی تمام‌عیار هستند و نکته اصلی این است، نه تعداد تلفات. گرچه فرماندهان ممکن است ابراز دارند می‌خواهند تلفات را به حداقل برسانند، ولی با توجه به ماهیت نیروهای مسلح، حتی کسانی که بهترین نیت را دارند نمی‌توانند در طراحی استراتژی‌ها، عملیات‌ها و تاکتیک‌هایی که می‌توانند تلفات را در نیروهای مسلحی که متشکل از یگان‌هایی از سراسر دستگاه نظامی نامتجانس روسیه

1. The Organizations Mothers of Soldiers.

و گردهم آمده از چهار گوشه کشورند و غالباً از سربازان وظیفه بدآموزش دیده تشکیل شده‌اند، موفق گردند. به‌علاوه، ارقام ارایه شده از سوی خود فرماندهان روسی در خصوص عدم آموزش نفرات تقریباً مؤید این است که نبرد واقعی از نظر به‌بار آوردن تلفات بسیار گران تمام می‌شود. در واقع، ژنرال ایگور سرگیف^۱، وزیر دفاع وقت نیز مانند پوتین اعتراف کرد که دیسپلین ضعیف و بی‌تجربگی باعث تلفات بیش از حد می‌گردد. بنابراین محدودیت‌های قابلیت‌های نیروهای نظامی اگر نگوئیم تنها عامل مهمی است که ماهیت استراتژی‌ها، عملیات‌ها و تاکتیک‌هایی که ما اکنون در چپن می‌بینیم را تعیین کرده‌اند، لاقلاً یکی از عوامل مهم می‌باشد.

هزینه‌های جنگ: اقتصادی و سیاسی

دو گزارش جداگانه مستقل درباره هزینه‌های جنگ نشان می‌دهد که اکنون، شهروندان روس چه باری را باید بر دوش بکشند. پاول فلگنگاور^۲ در مسکو تایمز^۳ هزینه کل جنگ با نزدیک شدن به سومین سال آن را چهار میلیارد دلار برآورد می‌کند. اما او خاطر نشان می‌سازد که این ارقام قدرت خرید واقعی روبل که از زمان کاهش شدید ارزش پول در ۱۹۹۸ ارزش خود را به‌شدت از دست داده است و یا مخارج برداشت شده از بودجه فوق‌العاده برای این عملیات را آشکار نمی‌سازد. بنابراین او هزینه واقعی را ۱۰ میلیارد دلار برآورد می‌سازد که باری سنگین و غیرقابل تحمل است. هم‌زمان بوریس ویشنفسکی^۴ اقتصاددان، در نوایا گازتا^۵ ادعا کرد که در سالهای ۲۰۰۰-۱۹۹۹، رژیم روسیه ۸/۸ میلیارد دلار صرف فعالیت‌های نظامی خود در چپن کرد. این میزان از بودجه سالانه مسکو و سنت پترزبورگ بیشتر است و تمامی این هزینه‌ها از محل بودجه رسمی سالانه دولت که ۴۰ میلیارد دلار فرض می‌شود برداشت شده‌اند.^(۲)

این تحلیل‌ها به‌درستی هزینه جنگ و نظامی‌سازی ساختاری مداوم اقتصاد و سیاست روسیه را نشان می‌دهند. کریستوفر هیل^۶ از وزارت دفاع انگلیس برآورد می‌کند که مخارج دفاعی واقعی در سال ۲۰۰۰، ۱۴۳ میلیارد روبل به معنای واقعی کلمه (یعنی با توجه به

1. Igor Sergeev
3. *Moscow Times*.
5. *Novaya Gazeta*.

2. Pavel Felgengauer.
4. Boris Vishnevsky.
6. Christopher Hill.

قیمت‌های سال ۲۰۰۱ بود و از سال ۱۹۹۹ با افزایش بودجه دفاعی رسمی به چیزی بیش از نصف مخارج دفاعی واقعی، افزایش قابل ملاحظه‌ای نشان داد. او و وزارتخانه مطبوعش بر اساس محاسبات مبتنی بر قیمت‌های ثابت سال ۲۰۰۰ استدلال می‌کنند که مخارج دفاعی از ۱۳۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۲ به ۴۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۸ کاهش یافته‌اند^(۳) و طی سال ۲۰۰۰ پوتین، با صلاح‌دید خود هزینه کردن از بودجه رسمی را ۵۰ درصد و لااقل برای برخی جنبه‌های تحقیق و توسعه تا ۸۰ درصد افزایش داد. از سال ۱۹۹۸، به‌خاطر وقایع کوزوو، چین و آغاز بهبود اقتصادی، مخارج دفاعی بر حسب قیمت‌های ثابت سال ۲۰۰۰ به ۵۰ میلیارد دلار افزایش یافته‌است. همچنین در سال ۲۰۰۰، روند افزایش بودجه برای نیروهای استراتژیک، تحت نفوذ سرگیف، و تحت فشار رئیس ستاد، ژنرال آناتولی کواشنین^۱ و سایرین راه را برای تغذیه مالی بیشتر نیروهای متعارف منظم، تهیه سلاح و تجهیزات و تحقیق و توسعه در زمینه سیستم‌های پیشرفته‌تر جدید باز کرد. اخیراً، ایوانف اعلام کرد که دولت قصد دارد تا سال ۲۰۱۱ این موازنه را به صورت برابر ۵۰-۵۰ اصلاح نماید.

به‌رغم امکان تداوم رشد، به احتمال زیاد، منابع اصلی این هزینه‌های در حال افزایش، سرچشمه‌های خارجی خواهند داشت که اصولاً فروش تسلیحات و پروژه‌های مشترک با سایر دولت‌ها هستند. در واقع، در بسیاری از موارد، خارجی‌ها، و نه ارتش روسیه، سیستم‌های جدید روسیه را تهیه کرده‌اند که به این وسیله به صنعت دفاعی بودجه‌ای تزریق نموده‌اند که خود، برای ادامه کار آن کافی است. به ترتیب مشابه می‌توان گفت منابع بودجه فوق‌العاده برای تغذیه‌های نظامی سال ۲۰۰۱ به اندازه کافی پیش‌بینی شده‌اند، و شاید بتوان گفت فقط در حوزه مخارج اجتماعی مانند مسکن این چنین نبوده است.

هیل همچنین غیرقابل اعتماد بودن ارقام بودجه رسمی و عامل بزرگ بودجه فوق‌العاده را که باید در تمامی برآوردها ذکر شود، بر ملا می‌سازد. مورد اخیر، برای مثال، تحقیقات استراتژیک و تکنولوژیک را در نظر نمی‌گیرد و هیل بر این فرض است که ارتش یک‌سوم تا یک دوم نصف کل هزینه‌های صرف شده در زمینه علوم را به خود اختصاص می‌دهد. در واقع بیانات

1. Anatoly Kvashnin.

رسمی روس‌ها نشان می‌دهد که برآورد او به شکل نامعقولی محافظه‌کارانه است.^(۴) در حال حاضر هزینه دفاعی شاید حداقل ۵ درصد تولید ناخالص داخلی باشد که طبق هر استاندارد دی رقمی بالاست.^(۵)

بنابراین چچن نه تنها بر شدت فشار هزینه دفاعی بر اقتصاد روسیه می‌افزاید، بلکه از برخی جهات اکنون در حال افزودن بر این بار است زیرا روندهای برنامه‌ریزی شده برای حال و آینده مخارج دفاعی براساس اصلاح تخصیص بودجه برای افزایش و تجهیز نیروهای هستند که می‌توانند با تهدیداتی مشابه چچن بچنگند. به علاوه، اینکه پایانی برای جنگ یا هزینه‌های تصاعدی بازسازی غیرنظامی و تعهداستخدامی دولت نسبت به حدود ۸۰ الی ۱۰۰ هزار پرسنل نظامی، MVD و اف.اسی.بی. در داخل و اطراف چچن دارد متصور نیست. احتمال بار شدن تمامی این هزینه‌ها و تلف کردن بیشتر فرصت‌ها برای اجرای اصلاحات در صنعت نظامی و دفاعی وجود دارد و به همان میزان که این بار سنگین در پنهان کاری مقامات رسمی در خصوص بودجه دفاعی مخفی می‌ماند، ادامه جنگ نیز هر تلاش جدی برای تحقق پاسخگویی قانونی دولت در قبال سیاست دفاعی، به‌طور کلی، یا پاسخگویی نیروهای مسلح و وزارت دفاع، به‌طور خاص، را با مانع روبرو می‌کند.

با توجه به اهمیت محوری انجام اصلاحات در اقتصاد دفاعی و کاهش بار نظامی‌سازی ساختاری در سیاست و اقتصاد به عنوان ابزاری برای اصلاحات، ادامه این جنگ یعنی خط بطلان بر هر پیشرفت مهمی در ترویج دموکراسی از طریق تداوم آن. بنابراین، این جنگ همچنان منطق پنهان خود را که نه تنها علیه تهدید چچن بلکه دقیق‌تر، علیه دموکراسی روسیه هدفگیری شده است ادامه می‌دهد.

برنامه‌ریزی برای این جنگ، همان‌طور که اکنون نخست‌وزیر پیشین، سرگنی استپاشین^۱ اعتراف می‌کند، از سال ۱۹۹۹، یعنی هنگامی که چچنی‌ها ژنرال MVD گنادی شیگان^۲ را به گروگان گرفتند آغاز شد. این ژنرال بعداً کشته شد. چچنی‌ها دو بار در اوت - سپتامبر ۱۹۹۹ به داغستان یورش بردند. تنها نتیجه این حملات مغلوب شدن در نبردی

1. Sergei Stepashin.

2. Gennady Shipgun.

خونین بود که طی آن ستاد کل موفق شد رضایت ولادیمیر پوتین و رئیس جمهور بوریس یلتسین را - به رغم توصیه مخالف سرگیف - برای حمله به منظور اشغال کل چین و در نتیجه تبدیل جنگ به یک جنگ تمام عیار چینی جلب نماید. ستاد کل موافقت پوتین را جلب کرد زیرا به وی قول داده بود به پیروزی سریع زمینی نائل آید که به واسطه آن، او و یلتسین می توانستند در انتخابات سراسری پیروز شده، مخالفان خود را که ممکن بود کل «بستگان» یلتسین را از نظر عملی و سیاسی به دلیل فساد مورد بازجویی و محاکمه قرار دهند، شکست دهند. ستاد کل، به ریاست ژنرال آناتولی کواشنین که آرزو داشت جای سرگیف را بگیرد و پیوسته علیه او توطئه چینی می کرد، تصور می نمود چنین پیروزی متعاقباً باعث می شود ارزیابی های پوتین در خصوص تهدید علیه روسیه که به اولویت تهدیدهایی مانند چین مربوط می شد درست از آب درآید و او بتواند به بودجه بسیار کلان تری برای به راه انداختن جنگ هایی چون جنگ چین دست یابد.

چون به نظر می رسید تهدید چین ترس کاملاً محسوس نخبگان روسیه از یک انفجار و ناآرامی داخلی را تأیید می کند، این جنگ همزمان به دفاع از فدراسیون روسیه و قانون اساسی داخلی آن، به ویژه سرنوشت و ماهیت آن به عنوان یک فدراسیون نیز مربوط می شود. جای تعجب نیست که با توجه به ترس عمیق نخبگان روسیه از هرگونه تنزل قدرت در مسکو دموکراتیزه شدن گرایش هایی که منجر به خاتمه عمر دولت روسیه می شوند، این جنگ پیش درآمدی برای پوتین به منظور تهاجم سیستماتیک علیه فدرالیسم روسیه، قدرت های فدرالیستی و نهادهای فدرالیستی بوده است. این تهاجم همچنین شامل حملات سیستماتیک به آنچه از حاکمیت قانون باقی مانده، می شود. بنابراین کیمبرلی زیسک^۱ از برنارد کالج^۲ اظهار می دارد با اینکه قانون اساسی روسیه صراحتاً اشعار می دارد هر جا قوانین روسی با حقوق بین الملل تعارض پیدا کنند حقوق بین الملل مرجح است، دولت با دستگیری افرادی که به مجروحان جنگ چین امداد رسانی کرده بودند، کنوانسیون های ژنو و قوانین خود را نقض کرده است.^(۶)

1. Kimberly Zisk.

2. Bernard College.

همچنین شگفت‌انگیز نیست بدانیم، با توجه به نقش رسانه‌ها در تضعیف حمایت از جنگ اول و گرایش طبیعی آنها - به‌ویژه در دوره اشرف‌هایی چون ولادیمیر گوسینسکی^۱ و بوریس برزفسکی^۲ - به انتقاد از دولت، حکومت پوتین به‌طور سیستماتیک رسانه‌ها را نیز سرکوب کرده است. طبعاً، ابزار این سرکوب یعنی نیروهای مسلح، MVD و اف.اس.بی. پشت تهدید پنهان شده، و رسانه‌ها را به برهم زدن اتحاد و کار به نفع دشمن متهم می‌کنند. این جنگ و رشد فرضی فعالیت‌های ضدقانون اساسی بنیادگرایان افراطی اسلامی در سراسر روسیه بهانه‌های بسیار خوبی برای ارتقای نقش «ارگان‌هایی» برای مبارزه با کلیه مخالفت‌ها به دست داده است.

برای مثال، در ژوئیه ۲۰۰۱ کنفرانس شورای امنیت به ریاست ایوانف، ادعا کرد که فعالیت این سازمان‌ها «شکلی افراطی‌تر و سیاست زده‌تر به خود گرفته و نماینده تهدیدی واقعی علیه امنیت دولت است»؛ زیرا شرایط سیاسی داخلی در برخی نقاط روسیه وضعیت خاصی دارد و سازمان‌های افراط‌گرای خارجی به روسیه نفوذ کرده‌اند.^(۷) چون حمله چچن به داغستان از قرار معلوم این تهدید و رابطه آن با تروریسم بین‌المللی را تأیید می‌کرد، شورای امنیت اقداماتی را جهت افزایش تأثیرگذاری ارگان‌های دولتی صاحب اقتدار برای تنظیم «روابط متقابل دولت و انجمن‌های مذهبی و فعالیت سازمان‌های مذهبی خارجی» در داخل روسیه توصیه نمود.^(۸)

نهایتاً، با توجه به اعتقاد عمیق نخبگان به اینکه روسیه فقط با توسعه ارضی می‌تواند بقای داخلی خود را به‌عنوان یک دولت بزرگ حفظ کند، جای تعجب نخواهد بود که بدانیم به دلیل عدم خاتمه فوری این جنگ ستاد کل مرتباً گرجستان و دستگاه رهبری استان همجوار روسیه، اینگوش، را متهم به کمک به شورشیان کرده و آنها را تهدید به حمله نموده و یا اینکه ستاد کل دائماً نسبت به تهدید مطرح شده از سوی شورشیان اسلامی علیه آسیای مرکزی و در نتیجه روسیه اعتراض می‌کند، و لهذا این نیاز وجود دارد که ارتش کلیه کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز تابع روسیه شوند و سپس روسیه آنها را علیه افغانستان، منبع این تهدید تروریستی بین‌المللی اسلامی رهبری کند. از این دید، تداوم جنگ و شکست متعاقب اهداف روسیه ممکن

1. Vladimir Gusinsky.

2. Boris Berezovsky.

است هنوز هم رهبران روسیه را به توسعه جبهه در تلاش مذبحخانه برای نیل به یک پیروزی قطعی وسوسه کند. در حالی که این گونه خطاها به ندرت در تاریخ نظامی جدید دیده می‌شود، هرگز نتیجه رضایت بخشی در پی ندارد.

نتیجه گیری

اگر مسکو از سیاست جنگ طلبی پیروی کند و از چین برهوت بسازد و نام این کار را صلح بگذارد، نمی‌تواند در این جنگ پیروز شود و در این جنگ‌ها عدم پیروزی به معنای شکست است. شکست یا به بن‌بست رسیدن، ثبات رژیم و تمامیت ارضی خود روسیه را به خطر می‌افکند، دقیقاً به این دلیل که هم فشار زیادی بر حاکمیت متمرکز و استبدادی وارد می‌آورد و بار دفاعی دائماً فزاینده‌ای بر اقتصاد و جامعه فقیر روسیه که دیگر نمی‌تواند پاسخگوی این هزینه باشد تحمیل می‌کند. به علاوه، در بخش دفاعی، پول‌های صرف شده در چین، با وجود دزدی‌های فوق‌العاده توسط مقامات و ژنرال‌های رژیم روسیه، به‌طور غیر مؤثر یا غیر کارآمدی برای ارتقای توانایی‌های دفاعی روسیه یا مقابله با تهدیدهای واقعی آن خرج گردیده‌اند.

اکنون که مسکو، خود مرکز ثقل این جنگ است، و پیروزی تنها به معنای ایجاد یک اولستر (ایرلند شمالی) دائمی در شمال قفقاز می‌باشد، کواشنین، سرگیف، پوتین و یلتسین به همراه عمالشان، اصولاً به دلایل شخصی و جناحی، شتابزده حیات روسیه را به عنوان یک دولت به خطر افکنده‌اند. وقتی به این جنگ و عواقب آن نگاه می‌کنیم، تنها باید خاطر نشان سازیم که این افراد برای حفظ قدرت خود، جنگی بدون پیروزی به راه انداختند که حیات خود روسیه را به خطر افکنده است. پوتین، برای جلوگیری دیگران از درک این واقعیت و تحکیم قدرت مؤثر خود که مانند تمام نظام‌های خودکامه هرگز کافی نبوده و سیری ناپذیر می‌باشد، قدرالیسیم، اصالت قانون اساسی، آزادی مطبوعات، دموکراتیزه کردن ارتش، و امیدهای خود روسیه به موفقیت آتی را زیر پا گذاشته است. می‌توان استدلال کرد عمده آنچه در حیات سیاسی روسیه از مارس ۱۹۹۹ یعنی هنگامی که برنامه ریزی جنگی واقعی آغاز شد، اتفاق افتاده، نتیجه منطقی عواقب تصمیم پوتین مبنی بر اجرای آن برنامه‌ها و حتی فراتر از آن، به راه اندازی یک جنگ تمام عیار است. اما این جنگ تنها نماینده تلاش ارتش و حکومت برای توجیه شکست خود در سالهای ۹۶-۱۹۹۴

نیست بلکه مانند جنگ اول علیه چچن، به اصرار بر توسل به قوه قاهره برای حل مشکلات سیاسی عمده درون روسیه که از سال ۱۹۹۱ دیده شده و پس از آن مرتب مورد استفاده قرار گرفته، ادامه می‌دهد. به قول چخوف اگر در نبرد اول تفنگی از دیوار آویخته باشد، در نبرد دوم حتماً مورد استفاده قرار خواهد گرفت. این جنگ لااقل نماینده نبرد سوم یا چهارم در سرنوشت غم‌انگیز پایان‌ناپذیر روسیه است و آن تفنگ، هنوز هم بدون هیچ مجازاتی و با خونسردی تمام نسبت به هزینه‌هایی که بر زندگی مردم، توسعه دموکراسی، امنیت واقعی و پیشرفت‌های مادی که در بردارد بار می‌کند، مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما با ادامه این حادثه پُراز رنج چه کسی می‌تواند بگوید چگونه، یا چه وقت، یا کجا، یا به وسیله چه کسی این تفنگ بالاخره کنار گذاشته می‌شود و پس از آن نه تنها روسیه، بلکه چچن به چه خواهند ماند؟

یادداشت‌ها

1. Moscow, *Segodnya*, in Russian, August 5, 2000, *Foreign Broadcast Information Service, Central Eurasia*, (Henceforth *FBIS SOV*) August 7, 2000.
2. *The Jamestown Monitor, The Chechnya Weekly*, May 3, 2001.
- Presentation by Christopher Hill of the British ministry of Defense at the Center for Strategic and International Studies, Washington D.C. January 31, 2001.
و همچنین ببینید:
The Chechnya Weekly, February 21, 2000.
3. Hill.
4. *Ibid*.
5. *Ibid*.
6. Kimberley Marten Zisk, *Human Rights Violations in Chechnya: Implications for Western Assistance to Russia*, Program on New Approaches to Russian Security, No.142, 2000, www.fas.harvard.edu/~ponars.
7. Internet, *Agenstvo Voyennykh Novostei*, July 25, 2000, *FBIS SOV*, July 25, 2000.
8. *Ibid*.